

نقدی بر حافظ فرزاد



سالها در این انتظار بودیم تا حافظی که مسمود فرزاد بیش از سی سال از عمر خود را صرف تصحیح آن کرده است چاپ و منتشر گردد و روزی باین اثر گرانها دست یابیم و برروز و نکات بسیاری از غزلیات حافظ که در پرده ابهام بود پی ببریم. لکن فرزاد از راهی که وارد میشد با بن بست مواجه می گشت. انتظار آن ماجرائی دارد. ماجرائی بس تلخ و دراز که خود بارها شمه ای برای دوستان شرح داده است.

با آنکه انتشار آن بیش از سی سال بتأخیر افتاده و از این راه خیانتی بآداب و فرهنگ فارسی شده است لکن خوشبختانه اینک باهمت رادمرد ادب پروری چون جناب آقای اسدالله علم توفیق چاپ و انتشار آن نه تنها نصیب فرزاد گردید بلکه نصیب جامعه ادب و فرهنگ ایران شد.

اگرچه در این مدت بسیاری از دانشمندان و ادبا و حافظ شناسان در این راه قدمهایی برداشته و «بقدر همت خود» در تصحیح حافظ و چاپ نسخه

های خطی قدیمی کوشیده اند لکن کاری که فرزاد بانجام رسانده است و رای کار دیگران است .

چاپ و انتشار يك نسخه خطی قدیمی بدون تحقیق و مطالعه و تشخیص صحیح از سقیم کاری بس ساده و آسان است . روشی که فرزاد بکار برده است يك روش صحیح علمی و منطقی و دقیق است . او در راه تصحیح و تنقیح حافظ بدعتی گذارده که لااقل در ایران بی سابقه است و نه تنها در مورد دیوان حافظ بلکه در مورد بسیاری از آثار ادبی ما نیز باید بهمین شیوه عمل شود اگر برخی از معاندان و حسودان مانع چاپ و انتشار آن میشدند و یا در پی خرده گیری و عیب جوئی برآمده و یکباره قلم بطلان بر آن کشیده اند لکن هستند بسیاری از دانش پژوهان و ادب دوستان که این خدمت با ارزش او را ستوده اند و نیز سالها لازم است تا اسلاف ما با اهمیت خدمتی که این دانشمند عالیقدر بجامعه ادب فارسی کرده است پی ببرند .

صادق هدایت دوست گرامی فرزاد تا چه اندازه هدف تیرهای استهزاء و ایراد مخالفان قرار گرفت و حتی امروز نیز چه تهمت ها که باورده اند لکن بسیاری از دانشمندان و روشنفکران پی با اهمیت و ارزش و خلاقیت آثار او برده و مقام او را شناسانده اند .

من از سی سال قبل با شیوه کار فرزاد آشنا بودم زیرا او بارها با کمال صمیمیت نحوه تصحیح حافظ و روشی را که در این کار انتخاب کرده بود برای دوستان و رفقا بیان میداشت و حتی بسیاری از دانشمندان تا حدودی از همنا سبک او پیروی کرده اند .

فرزاد بنای کار تصحیح حافظ را بر این گذاشته بود که نباید بر (اقدم نسخ) و (اغلب منابع) تکیه کرد چنانکه در مقدمه حافظ مینویسد :

د در يك دوره ممتد و مؤثر در زندگی فرهنگی من - قزوینی بزرگ ترین نماینده و مبلغ این فکر غلط بود که مصحح باید مفز خود را کنار گذاشته منحصرأ بر ضیاط اقدم نسخ تکیه کند و عملاً قضاوت انتقادی را در

پیشگاه قدمت تاریخ کتابت قربانی کند . اما امروز خلاصه نظر من این است که رأی اقدم نسخ و همچنین رأی اغلب منابع از همه دلایل نسبتاً مستقر و غیرقابل اعتماد تر است.

می بینیم دانشمند محترم آقای انجوی نیز در مقدمه حافظ خود چنین اصل را پذیرفته و می نویسد :

«... اگر جز این کردیم و تنها (اقدم نسخ) را مأخذ قرار دادیم دچار اشتباهات عجیب میشویم بطوری که مرحوم قزوینی با آنهمه دقت و امانت نیز براه خطا رفته ، گاه چنان مجذوب (نسخه اقدم) شده اند که کار به ترك اولی کشیده است...»

در انتشار هر اثری یقیناً باید دقت و امانت مراعات گردد و این امر ندهنراست و نه امتیازی بلکه خلاف آن قصور و گناه کبیره است لکن مصحح و منقح باید صحیح را از سقیم و درست را از نادرست بازشناسد و بنمایاند و با دلائل و شواهد کافی و قضاوت انتقادی آنچه نادرست و اشتباه بنظر میرسد توضیح دهد .

در حافظ قزوینی اشتباهات بسیار دیده میشود و مرحوم علامه بدون تذکر و توضیح و تحشیه از آن گذشته است در حالی که خود اعتراف دارد بیش از ده سال در تصحیح حافظ مطالعه و تحقیق نموده است .

از جمله این استاد عالیقدر ثابت کرده است که حافظ گم شده است در این غزل:

حافظ گمشده را با غمت ای یار عزیز

اتحادی است که از عهد قدیم افتادم است

اصطلاح (حافظ گمشده) بهیچوجه با سبک و روش و منظور حافظ مطابقت ندارد و در هیچیک از غزلیات این تغییر دیده نمی شود .
تردید نیست که این کلمه (دلشده) بود و تحریف شده و کاتب اشتباهاً (گمشده) استساخته نموده است چنانکه در حافظ خلخالی و یا حافظ چاپ

لکن نمود بهمین طریق ضبط شده است .

همچنین در این غزل .

شراب خورده و خوی کرده می روی بچمن

که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت

مشوقه امروز در زمان حال باین کیفیت و حالت بچمن می رود در حالی که زیبایی و آب روی او در زمان گذشته آتش حسادت در دل ارغوان انداخته است ؟

باز با مراجعه به نسخه های دیگر حافظ معلوم میشود که صحیح این بیت چنین است :

شراب خورده و خوی کرده کی شدی بچمن ؟

که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت

و هیچ نزق سلیمی نیست که در اصالت و قسمت این بیت تردیدی داشته باشد و یا آن یکی را بر این ترجیح دهد و حق این بود که استاد عالیقدری چون علامه قزوینی اگر هم اصرار داشت دقت و امانت را از دست ندهد این توضیحات را در مقدمه یا حاشیه دیوان حافظ متذکر میگردد .

دوست دانشمند و ارجمندم آقای فرزاد با مطالعات عمیق و تحقیقاتی که در تصحیح متن حافظ معمول داشته اند بهیچوجه ادعا ندارند این تحقیقات و قضاوت انتقادی کامل و تمام است بلکه با کمال فروتنی در مقدمه حافظ متذکر شده اند :

و ... کاریکه من کرده ام عبارت از فتح باب در بحث و قضاوت است

پایان بخشیدن باین کار با فارسی زبانان و حافظ دوستان کنونی و آینده

است .

بنابر این اجازه میخواهم دو موضوع را که بگمان من دچار اشتباه شده اند مورد بحث قرار دهم و بسیار سپاسگزار خواهم بود که با مطالعه بیشتری اظهار نظر فرموده و اگر من مرتکب اشتباهی شده ام مرا آگناه فرمایند .

وصله - وصله - قصه

یکی از این سواد این غزل حافظ است :

معاشران گسره از زلف یار باز کنید

شی خوشی است بدین قصه اش دراز کنید

که در بعضی نسخ بجای کلمه (قصه) کلمه (وصله) آمده

است .

برخی از استادان و حافظ شناسان در این مورد گفته اند کلمه (قصه)

در این بیت غلط است زیرا قصه شب را کوتاه می کند در حالی که منظور درازی

شب است . و بنا بر این باید گفته شود : « بدین وصله اش دراز

کنید . »

و یا بقول جناب آقای مجتبی مینوی بدین (وصله اش) با واو مضموم

یعنی با پیوند شب ب زلف یار شب را دراز کنید و چون کلمه وصله امروز معنای

پیوند و اتصال نمیده بلکه بمعنای (دوخت و دوز و تکه ای که بر جامه یا کفش

پاره و جز آن دوزند) میباشد .

(از فرهنگ دکتر معین) گفته اند این کلمه در عصر حافظ به معنی امروزه

نیوده است بلکه همان معنی اتصال و اضافه کردن و پیوند می داده است . و

بسرای وصله کردن به معنای امروز کلمه (رقه) را به کار

می برده اند .

مرحوم دکتر معین نیز تحت تاثیر همین استدلال در فرهنگ خود یکی

از معانی کلمه وصله را بهمین طریق نگاشته و همین بیت حافظ را شاهد آورده

است .

با کمال تعجب مشاهده شد که دوست گرامیم آقای فرزاد نیز بهمین استدلال متوسل شده و نوشته اند :

قصه مسلماً غلط است زیرا قصه را برای آن می گویند که خاطرها مشغول شود و وقت زود بگذرد و بمبارت دیگر شب کوتاه می شود اما آنچه در این بیت مطلوب است درست برعکس است یعنی شاعر میخواهد که معاشران چاره ای بیندیشند تا شب (که شب خوشی است) درازتر شود. بالنتیجه همگان به مدت درازتری خوش باشند.

این استدلال بگمان من صحیح نیست و بهیچوجه در این بیت مقصود و هدف دراز کردن شب و اتصال شب بزلف یار نیست.

استاد عالیقدر جناب آقای دشتی در مقدمه حافظ انجوی این معنی را بسیار خوب تجزیه و تحلیل فرموده و ضمن اینکه مرقوم داشته اند در زمان حافظ وصله بهمین معنایی که امروز متداول است آمده و برای مثال این بیت را شاهد آورده اند:

شرم از فرقه آلوده خود می آید

که برو وصله بصد شعبده پیراسته ام

اضافه نموده اند که وصله کردن شب بوسیله گیسوی یار زیبا و ظریف و با لطف نیست.

دکلمه وصله بیت حافظ را از طنزین میاندازد و حتی آنرا ناخوش و نامطبوع می سازد و برعکس میان قصه و گیسو کوئی تناسبی هست.

در همدو غرض و دازی نهفته است. هر دو دل را تپش میاندازد و در بلندی و کوتاهی وجه اشتراکی دارند. و برای آن چند شاهد از حافظ آورده افد.

از جمله :

شد در شکوه ما با سر گیسوی تو باز

شام وصل است بسی کوتاه و این قصه دراز

* * *

دوش در حلقه ما قصه کیسوی تو بود
تادل شب سخن از سلسله موی تو بود

* * *

شرح شکن زلف خم اندر خم جانان

کوتاه نتوان کرد که این قصه دراز است

من می‌خواهم نکته دیگری برگفته استاد اضافه کنم و بگویم اصولاً در این بیت بهیچوجه منظور و هدف اصلی کوتاهی و بلندی شب و وصل کردن و پیوند شب بزلف نیست همچنین قصه گوئی و داستانرایی هم نیست بلکه شاعر می‌خواهد بگوید دوستان و معاشران جمع اند - ممشوقه در کنار است و شب خوشی است. بنا بر این حیف است از موقع استفاده نشود پس بهتر است که دست بزلف یار ببرید و گره از زلف یار باز کنید و با ممشوقه خوش بگذرانید و ضمناً با باز کردن گره از زلف یار طبیعی است که زلف درازتر خواهد شد و با تناسبی که سیاهی و درازی شب با سیاهی و درازی زلف یار دارد مثل آنست که شب را هم درازتر کرده‌اید و با این عمل ضمناً زمان خوشی و شادکامی را طولانی کرده‌اید.

درحقیقت باز کردن گره از زلف یار خود بپنهایی (و بدون آنکه نیازی بوصله کردن و یا اتصال زلف بشب باشد) باعث درازی شب میگردد. کلمه قصه در این بیت معنای داستانرایی و قصه گوئی نمی‌دهد و نمی‌خواهد بگوید که معاشران بیائید امشب قصه بگوئیم تا بدین طریق شب کوتاهتر شود.

بلکه منظور این است که باین عمل یا باین وسیله ضمناً شب هم خود بخود درازتر خواهد شد و خود باز کردن گره از زلف یار موضوع قصه جالبی است.

همچنین مصراع دوم در حقیقت تأیید و تفسیر و مکمل مصراع اول است و اگر کلمه وصله در اینجا آمده باشد حکمی غیر از مصراع اول کرده است زیرا در مصراع اول می گوید گره از زلف یار باز کنید و در مصراع دوم اگر (بدین وصله) باشد ارتباطی با اولی نخواهد داشت و معلوم نیست اشاره بکدام وصله است. در حالی که اگر قسه باشد چون باز کردن گره از زلف یار خود قسه و داستان و موضوع جالبی است کاملاً ارتباط پیدا میکند و بدین قسه اشاره است به قسه باز کردن زلف یار.

دلیل دیگر آنکه کلمه (وصله) بهیچوجه کلمه زیبا و ظریف و با لظنی نیست و بقول آقای فرزاد کلمه حافظ هجری نیست در حالی که قسه هم با زلف و هم با شب ارتباط زیادی دارد و لطف خاصی به آن میبخشد.

نرگس قبا - نرگس و قبا - زرگش قبا

مورد دیگر غزل شماره ۷۶ است در بیت دوم :

مرا و سرو چمن را بخاک راه نشانند

زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست

در حافظ قزوینی و دکتر قاسم غنی (نرگس قبا) بدون واو عاطفه آمده است و همانطور که آقای فرزاد اشاره نموده اند قبا قصب نرگس ندارد و تعبیر (بستن قصب نرگس قبای تو) کاملاً بی معنی است.

اما استدلال آقای فرزاد هم که گفته اند (قصب نرگس و قبای تو) صحیح است و آنرا ترجیح داده و گفته اند بیت باین صورت دارای صنعت لف و نشر شعری است یعنی زمانه تا قصب نرگس را بست سرو چمن را بخاک راه نشانند و تا قصب قبای ترا بست مرا نیز بخاک راه نشانند این استدلال را هم نمیستند زیرا :

اولاً - همچنانکه قبا قصب نرگس ندارد - نرگس هم قصب ندارد و تاکنون این تعبیر یعنی قصب نرگس در هیچ غزل دیده نشده و هیچ شاعری برای نرگس قصبی تصور نکرده است و لطف و زیبایی هم ندارد. ثانیاً - نرگس در تمام اشعار و غزلیات اشاره و کنایه‌ای است از چشم معشوقه .

ثالثاً - اگر نرگس لطف و زیبایی داشته باشد برای انسان است و درخت سرو لافل در ادبیات ما نمی‌تواند زیبایی نرگس را درک کند و برای او مفهومی ندارد.

در اشعار و غزلیات گل و بلبل عاشق و معشوق هم هستند - پروانه دلباخته شمع هست ولی تاکنون دیده نشده که سرو دلباخته نرگس باشد و بخاطر او پای در گل شده باشد .

رابعاً - در این غزل تماماً هدف (تو) یعنی معشوقه است و در مقابل (تو) هیچ موجود دیگری عرض اندام نمی‌کند و چگونه یکبارہ در این بیت نرگس در مقابل (تو) ولو برای سرو اظهار وجود کرده است . خامساً - من بهمان استدلال آقای فرزاد در مقدمه همین گفتار استناد میکنم ایشان بسیار خوب دریافته‌اند که بین بیت ۲ و ابیات ۳ و ۹ تقارن کامل وجود دارد و شباهتهایی بین آنها هست بنابراین اگر تامل شود ملاحظه میشود که در بیت ۳ :

ز کار ما و دل غنچه صد گره بگشود

نسیم گل که دل اندر ره هوای تو بست

آنچه باعث میشود که از کار ما دل غنچه صد گره گشوده شود يك موجود است و آن نسیم گلی است که دل اندر ره هوای تو بسته است و بعبارت دیگر فاعل یکی است : ومفعول دوتا

باز در بیت ۹ که میگوید :

مرا و مرغ چمن را ز دل ببرد آرام

سحر گهان که دل هر دو در نوای تو بیست

باز ملاحظه میشود که يك موجود باعث بردن آرام از دل و مرغ چمن شده است .

در این بیت دوم هم بهمین کیفیت باید حتماً يك موجود که (تو) باشد .

باعث بخاك راه نشستن من و سرو چمن شده باشد .

سادساً - بمکس آنچه آقای فرزاد نکاشته اند که (قبای تو) به (سرو -

چمن) هیچ مربوط نیست و بلکه (قصب نرگس) با (سرو چمن) ارتباط دارد باید عرض کنم که نه تنها هیچ گونه ارتباط و مناسبتی بین (قصب نرگس) و

سرو نیست زیرا همان طور که گفته شد سرو چمن نه عاشق نرگس است و نه

وجه تشابهی بین آن ها وجود دارد و در اشعار معقول نیست گیاهی شیفته

گیاه دیگری باشد بلکه برعکس زیبایی تو آنچنان است که نه تنها مرا که

عاشق و شیفته تو هم خاك نشین کرده است بلکه سرو چمن هم که

گیاه بدون احساس است ، به خاطر تو پای در گسل شده

است . . .

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

ماه و خورشید همین آیینه میگردانند